

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 10 May 2026

Accept Date: 17 May 2026

Initial Publish: 28 July 2026

Final Publish: 23 October 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Strategies for Enhancing Interaction Between the Police and the Judiciary in the Crime Detection Process

Arash Sabahi¹, Saleh Abdinejad^{2*}, Hassan Alipour³

1. Law Department, Ayatollah Amoli Larijani Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran

2. Law Department, Institute of Law Enforcement Sciences and Social Studies, Tehran, Iran

3. Department of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Salehlawyer29@gmail.com

ABSTRACT

Crime detection, as one of the most significant stages of the criminal justice system, plays a decisive role in discovering the truth, identifying offenders, preserving evidence, and achieving justice. In this context, interaction between the police and the judiciary, as the two principal institutions involved in preliminary investigations, is considered a fundamental factor in enhancing the efficiency, speed, and legitimacy of the crime detection process. The purpose of this article is to examine the existing challenges in police–judiciary interaction and to propose strategies for improving such interaction in the crime detection process. Using a descriptive–analytical approach and relying on library resources, criminological theories, policing studies, and criminal justice literature, the article analyzes the organizational dimensions of interaction between the police and judicial authorities. The findings indicate that ambiguity regarding institutional powers, lack of joint professional training, absence of integrated information systems, insufficient documentation standards, dominance of hierarchical approaches, and weak organizational trust are among the major barriers to effective interaction between the two institutions. The results further demonstrate that improving interaction requires simultaneous reforms in legal, organizational, educational, technological, and cultural domains. Accordingly, the article proposes strategies such as drafting a comprehensive procedural framework for interaction in criminal investigations, establishing specialized joint working groups, developing integrated information systems, standardizing police reports and judicial orders, expanding joint professional training programs, and strengthening specialized policing structures. Ultimately, the article concludes that a structured, accountable, and expertise-oriented interaction between the police and the judiciary can improve the quality of crime detection, reduce procedural delay, increase evidentiary reliability, enhance protection of citizens' rights, and strengthen public trust in the criminal justice system.

Keywords: *Crime Detection, Organizational Interaction, Police, Judiciary, Preliminary Investigation, Criminal Justice, Judicial Officers*

How to cite: Sabahi, A., Abdinejad, S., & Alipour, H. (2027). Strategies for Enhancing Interaction Between the Police and the Judiciary in the Crime Detection Process. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(4), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی

آرش صباحی^۱، صالح عبدی نژاد^۲، حسن عالی پور^۳

۱. گروه حقوق، واحد آیت الله آملی لاریجانی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران

۲. گروه حقوق، پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی، تهران، ایران

۳. گروه حقوق، پردیس فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Salehlawyer29@gmail.com

چکیده

فرآیند جرم‌یابی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراحل نظام عدالت کیفری، نقش تعیین‌کننده‌ای در کشف حقیقت، شناسایی مرتکبان، حفظ ادله و تحقق عدالت دارد. در این میان، تعامل میان پلیس و دستگاه قضایی به‌عنوان دو نهاد اصلی در تحقیقات مقدماتی، از عوامل اساسی در افزایش کارآمدی، سرعت و مشروعیت فرآیند کشف جرم محسوب می‌شود. هدف این مقاله، بررسی چالش‌های موجود در تعامل پلیس و دستگاه قضایی و ارائه راهکارهایی برای ارتقای این تعامل در فرآیند جرم‌یابی است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی - توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، نظریه‌های جرم‌شناسی، مطالعات پلیسی و ادبیات عدالت کیفری به بررسی ابعاد مختلف تعامل سازمانی میان پلیس و دستگاه قضایی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که عواملی نظیر ابهام در حدود اختیارات، ضعف آموزش مشترک، نبود سامانه‌های اطلاعاتی یکپارچه، فقدان استانداردهای مشترک در مستندسازی، غلبه رویکرد سلسله‌مراتبی و ضعف اعتماد سازمانی از مهم‌ترین موانع تعامل مؤثر میان این دو نهاد هستند. همچنین نتایج حاکی از آن است که ارتقای تعامل نیازمند اصلاحات هم‌زمان در حوزه‌های حقوقی، سازمانی، آموزشی، فناورانه و فرهنگی است. بر این اساس، راهکارهایی مانند تدوین آیین‌نامه جامع تعامل در جرم‌یابی، تشکیل کارگروه‌های مشترک تخصصی، طراحی سامانه‌های اطلاعاتی مشترک، استانداردسازی گزارش‌های پلیسی و دستورهای قضایی، توسعه آموزش‌های مشترک و تقویت پلیس تخصصی پیشنهاد شده است. در نهایت، مقاله نتیجه می‌گیرد که تعامل ساختارمند، پاسخگو و تخصص‌محور میان پلیس و دستگاه قضایی می‌تواند علاوه بر ارتقای کیفیت جرم‌یابی، موجب کاهش اطاله دادرسی، افزایش اعتبار ادله، حمایت بهتر از حقوق شهروندی و تقویت اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری شود.

کلیدواژگان: جرم‌یابی، تعامل سازمانی، پلیس، دستگاه قضایی، تحقیقات مقدماتی، عدالت کیفری، ضابطان دادگستری

نحوه استناددهی: صباحی، آرش، عبدی نژاد، صالح، و عالی پور، حسن. (۱۴۰۶). راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، (۴)۵، ۱-۱۹.

توان عملیاتی و ابزارهای علمی جرم‌یابی است. در چنین وضعیتی، اگر رابطه میان پلیس و دستگاه قضایی صرفاً به اطاعت اداری و صدور دستورهای یک‌طرفه تقلیل یابد، ظرفیت تخصصی پلیس در کشف علمی جرم به‌طور کامل فعال نخواهد شد. از سوی دیگر، اگر پلیس بدون چارچوب قضایی روشن و نظارت حقوقی کافی عمل کند، خطر نقض حقوق شهروندی، تضعیف اعتبار ادله و بی‌نظمی در تحقیقات مقدماتی افزایش می‌یابد. بنابراین، نقطه مطلوب در این رابطه، ایجاد الگویی از تعامل حقوقی، سازمانی و حرفه‌ای است که در آن مقام قضایی راهبری قانونی پرونده را بر عهده داشته باشد و پلیس نیز با استقلال تخصصی نسبی، مهارت علمی و مسئولیت‌پذیری حرفه‌ای، فرآیند جرم‌یابی را پشتیبانی کند. در نظریه‌های نوین پلیسی، همین تعادل میان پاسخگویی، تخصص و اختیار عملیاتی، یکی از پایه‌های پلیس حرفه‌ای و مشروع تلقی می‌شود (Goldstein, 2017).

ضرورت پرداختن به راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی از آنجا برجسته‌تر می‌شود که جرایم معاصر نسبت به گذشته پیچیده‌تر، سازمان‌یافته‌تر، فناورانه‌تر و فراملی‌تر شده‌اند. جرایم سایبری، جرایم اقتصادی پیچیده، جرایم خشونت‌آمیز سازمان‌یافته، جعل‌های دیجیتال، پول‌شویی، قاچاق انسان، جرایم مرتبط با داده‌ها و شبکه‌های مجرمانه فرامرزی، دیگر با روش‌های سنتی و جزیره‌ای قابل کشف نیستند. این جرایم نیازمند تبادل سریع اطلاعات، تحلیل داده، دسترسی به بانک‌های اطلاعاتی، همکاری میان نهادهای فنی، صدور به‌موقع مجوزهای قضایی، رعایت استانداردهای ادله الکترونیکی و هماهنگی نزدیک میان ضابطان و مقامات قضایی هستند. جرم‌شناسی معاصر نشان می‌دهد که تحول اشکال جرم، نهادهای عدالت کیفری را ناگزیر می‌سازد تا از رویکردهای واکنشی و منفصل فاصله بگیرند و به سمت مدل‌های هماهنگ، پیش‌دستانه و شبکه‌ای حرکت کنند (Newburn, 2017). در این چارچوب، پلیس و دستگاه قضایی

فرآیند جرم‌یابی در هر نظام عدالت کیفری، نقطه آغازین تبدیل یک واقعه مجرمانه به پرونده‌ای قابل رسیدگی، مستند، قابل دفاع و منتهی به تصمیم قضایی است. اگر جرم به‌درستی کشف نشود، اگر دلایل و مدارک در زمان مناسب شناسایی و حفاظت نشوند، اگر هویت بزه‌دیده، مظنون یا مرتکب با شیوه‌های علمی احراز نگردد و اگر ارتباط میان مقام قضایی و پلیس در مراحل اولیه تحقیقات دچار گسست شود، کل سازوکار عدالت کیفری با ضعف مواجه خواهد شد. از این منظر، جرم‌یابی صرفاً یک مأموریت پلیسی نیست، بلکه حلقه‌ای بنیادین در زنجیره عدالت کیفری است که از لحظه اطلاع از وقوع جرم آغاز می‌شود و تا مرحله ارائه ادله معتبر در مرجع قضایی ادامه می‌یابد. در ادبیات جرم‌شناسی جدید، جرم نه فقط به‌عنوان رفتار ناقض قانون، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی در بستر اجتماعی، سازمانی، فنی و حقوقی تحلیل می‌شود و همین نگاه چندسطحی سبب شده است که جرم‌یابی نیز به فعالیتی بین‌رشته‌ای، سازمان‌یافته و نیازمند هماهنگی نهادی تبدیل شود (White & Haines, 2024). به همین دلیل، هرگونه ضعف در تعامل پلیس و دستگاه قضایی، نه تنها به کاهش کیفیت کشف جرم منجر می‌شود، بلکه بر اعتماد عمومی، احساس امنیت، حقوق بزه‌دیده، حقوق متهم و مشروعیت نهادهای عدالت کیفری اثر مستقیم می‌گذارد.

در نظام کیفری ایران، پلیس در جایگاه ضابط دادگستری از یک‌سو مأمور کشف جرم، حفظ آثار و ادله، جلوگیری از فرار یا اختفای متهم و اجرای دستورات قضایی است و از سوی دیگر، در ساختار سازمانی خود تابع سلسله‌مراتب انتظامی و مأموریت‌های امنیتی و اجتماعی گسترده‌تری قرار دارد. این وضعیت دوگانه، رابطه پلیس و دستگاه قضایی را به رابطه‌ای پیچیده تبدیل می‌کند؛ زیرا پلیس در مقام ضابط، باید تحت نظارت و هدایت مقام قضایی اقدام کند، اما در مقام یک سازمان تخصصی، واجد دانش فنی، تجربه میدانی،

دو بازیگر مستقل اما وابسته به یکدیگرند که بدون تعامل مؤثر، هیچ‌یک نمی‌تواند کارکرد خود را در فرآیند جرم‌یابی به‌طور کامل محقق سازد.

در ایران، مسئله تعامل پلیس و دستگاه قضایی به‌ویژه در فرآیند جرم‌یابی با چالش‌های جدی مواجه است. بخشی از این چالش‌ها به ساختار حقوقی و قانونی مربوط می‌شود؛ یعنی قوانین آیین دادرسی کیفری اگرچه جایگاه ضابطان و مقامات قضایی را مشخص کرده‌اند، اما در بسیاری از موارد سازوکار دقیق تعامل، شیوه ارتباط، حدود انعطاف عملیاتی، استانداردهای تصمیم‌گیری مشترک و قواعد حل اختلاف میان پلیس و مقام قضایی را به‌صورت شفاف تبیین نکرده‌اند. بخش دیگری از چالش‌ها ماهیت سازمانی دارد؛ مانند تفاوت فرهنگ سازمانی پلیس و دستگاه قضایی، اختلاف در زبان حرفه‌ای، تفاوت در اولویت‌های نهادی، کمبود آموزش مشترک، نبود سامانه‌های مشترک اطلاعاتی و ضعف در ارزیابی عملکرد مشترک. در نظریه سرمایه اجتماعی، اعتماد، هنجارهای مشترک و شبکه‌های همکاری، عناصر اصلی کنش مؤثر میان نهادها محسوب می‌شوند (Coleman, 2014). از این منظر، تعامل پلیس و دستگاه قضایی فقط با وضع قانون ایجاد نمی‌شود، بلکه نیازمند تولید اعتماد سازمانی، تجربه همکاری موفق، قواعد مشترک و درک متقابل از مأموریت‌های نهادی است.

اهمیت تعامل پلیس و دستگاه قضایی زمانی آشکارتر می‌شود که به نقش آن در اعتبار ادله توجه شود. ادله کیفری زمانی برای مقام قضایی قابل اتکا است که در فرآیندی قانونی، علمی، دقیق و مستند جمع‌آوری شده باشد. اگر پلیس در صحنه جرم بدون هماهنگی با مقام قضایی اقدام کند، ممکن است برخی ادله به دلیل فقدان مجوز قانونی یا نقص در زنجیره حفاظت از ادله، از ارزش اثباتی کافی برخوردار نباشند. اگر مقام قضایی نیز بدون توجه به ضرورت‌های فنی و فوریت‌های عملیاتی، دستورهای کلی، مبهم یا دیر هنگام صادر کند، فرصت‌های طلایی کشف جرم از بین می‌رود. ادبیات

تحقیقات جنایی تأکید می‌کند که همکاری پلیس و دادستان یا مقام تعقیب، به‌ویژه در مراحل اولیه تحقیقات، نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ انسجام پرونده و افزایش قابلیت استناد ادله دارد (Johnston, 2014). بنابراین، تعامل مؤثر باید از همان لحظه اطلاع از وقوع جرم آغاز شود و در مدیریت صحنه جرم، جمع‌آوری ادله، شناسایی مظنون، بازجویی، تفتیش، مستندسازی و تکمیل پرونده استمرار یابد.

از منظر حقوق شهروندی نیز تعامل پلیس و دستگاه قضایی اهمیت بنیادین دارد. فرآیند جرم‌یابی فقط برای کشف حقیقت نیست، بلکه باید در چارچوب کرامت انسانی، اصل برائت، منع رفتارهای تحقیرآمیز، حق دفاع، ممنوعیت اجبار ناروا، حمایت از بزه‌دیده و تضمین دادرسی عادلانه انجام شود. اگر پلیس به دلیل فشار کشف سریع جرم یا ضعف نظارت قضایی از حدود قانونی فراتر رود، فرآیند جرم‌یابی ممکن است خود به منشأ بی‌عدالتی تبدیل شود. از سوی دیگر، اگر مقام قضایی بدون شناخت کافی از محدودیت‌های عملیاتی پلیس، صرفاً بر کنترل صوری تأکید کند، نه حقوق شهروندی به‌طور واقعی تضمین می‌شود و نه کشف جرم به‌درستی پیش می‌رود. مفهوم عدالت رویه‌ای نشان می‌دهد که مشروعیت نظام کیفری تا حد زیادی به نحوه رفتار نهادها با شهروندان در فرآیندهای رسمی بستگی دارد (Hough, 2013). بر این اساس، تعامل پلیس و دستگاه قضایی باید هم کارآمدی جرم‌یابی را افزایش دهد و هم تضمین‌کننده حقوق شهروندان در برابر اقدامات نادرست یا غیرضروری باشد.

مسئله اصلی مقاله حاضر این است که تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی، با وجود اهمیت آشکار، در بسیاری از موارد به روابط شخصی، تجربه‌های موردی، سلیقه‌های مدیریتی و دستورهای پراکنده وابسته است و از الگوی نهادمند، پایدار و قابل ارزیابی برخوردار نیست. این وضعیت سبب می‌شود که کیفیت تعامل در پرونده‌های مختلف، شهرهای مختلف و حتی شعب

صلاحیت مستقل خود، در جهت تحقق هدفی مشترک به تبادل اطلاعات، تصمیم‌سازی، تکمیل عملکرد یکدیگر و اصلاح فرآیندهای مشترک می‌پردازند. در رابطه پلیس و دستگاه قضایی، تعامل به این معنا نیست که مقام قضایی از جایگاه قانونی خود عقب‌نشینی کند یا پلیس از تکلیف تبعیت از قانون و دستور قضایی رها شود؛ بلکه مقصود آن است که رابطه میان این دو نهاد از سطح دستور و اجرا به سطح فهم مشترک، تصمیم‌گیری حرفه‌ای، اعتماد عملیاتی و پاسخگویی متقابل ارتقا یابد. نظریه سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که کنش سازمانی مؤثر زمانی شکل می‌گیرد که میان کنشگران، شبکه‌های ارتباطی، هنجارهای مشترک و اعتماد وجود داشته باشد (Coleman, 2014). از این منظر، تعامل پلیس و دستگاه قضایی نوعی سرمایه نهادی در نظام عدالت کیفری است که هرچه تقویت شود، هزینه‌های خطا، تأخیر، تعارض و دوباره‌کاری کاهش می‌یابد.

جرم‌یابی نیز باید به‌عنوان فرآیندی مرحله‌ای، ترکیبی و مبتنی بر دانش فهم شود. در نگاه سنتی، جرم‌یابی ممکن است با کشف مرتکب یا جمع‌آوری چند دلیل ظاهری برابر دانسته شود، اما در نگاه علمی، جرم‌یابی شامل مجموعه‌ای از اقدامات فنی، حقوقی، اطلاعاتی و تحلیلی است که برای کشف حقیقت، بازسازی واقعه، شناسایی مرتکب، حفظ ادله و فراهم کردن مبنای تصمیم قضایی انجام می‌شود. جرم‌شناسی جدید بر این نکته تأکید دارد که جرم در پیوند با ساختارهای اجتماعی، انگیزه‌های فردی، فرصت‌های محیطی و پاسخ‌های نهادی شکل می‌گیرد (Paknezhad, 2025). بنابراین، کشف جرم نیز نمی‌تواند صرفاً به اقدام فردی مأمور پلیس یا تصمیم انفرادی مقام قضایی محدود شود. جرم‌یابی مؤثر نیازمند فهم الگوهای بزهکاری، تحلیل صحنه جرم، شناخت رفتار مجرمانه، استفاده از فناوری، رعایت موازین حقوقی و سازماندهی همکاری میان نهادهای مرتبط است. از این جهت، پلیس و دستگاه قضایی دو رکن مکمل در فرآیند جرم‌یابی‌اند؛

مختلف متفاوت باشد. گاهی یک بازپرس و یک تیم پلیسی به دلیل تجربه مشترک، اعتماد متقابل و ارتباط حرفه‌ای مناسب، پرونده‌ای را با سرعت و دقت مطلوب پیش می‌برند، اما در پرونده‌ای مشابه، ضعف ارتباط، ابهام در دستورها، بی‌اعتمادی یا برداشت‌های متفاوت از قانون، موجب اطاله تحقیقات و تضعیف ادله می‌شود. این تفاوت نشان می‌دهد که تعامل موجود بیش از حد به افراد وابسته است و کمتر بر ساختار، رویه و استاندارد متکی است. در مطالعات مربوط به حکمرانی پلیسی، تأکید شده است که روابط نهادی پایدار باید بر قواعد روشن، پاسخگویی متقابل و سازوکارهای هماهنگی مبتنی باشد، نه صرفاً بر روابط غیررسمی و فردی (Jones, 2016).

هدف این مقاله ارائه تحلیلی منسجم از راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی است. مقاله با تمرکز بر ابعاد حقوقی، سازمانی، اجرایی، آموزشی و فناورانه، می‌کوشد نشان دهد که ارتقای این تعامل مستلزم اصلاحات هم‌زمان در سطح قانون، ساختار، فرهنگ حرفه‌ای، شیوه مدیریت پرونده، آموزش مشترک و فناوری اطلاعات است. مقصود نویسنده آن است که رابطه پلیس و دستگاه قضایی از وضعیت پراکنده، واکنشی و شخص‌محور به رابطه‌ای نظام‌مند، پیش‌بینی‌پذیر، مستند و پاسخگو تبدیل شود تا هم کیفیت کشف جرم افزایش یابد و هم حقوق شهروندی و اعتبار قضایی فرآیند تحقیقات تقویت گردد.

مبانی نظری و حقوقی تعامل پلیس و دستگاه قضایی در جرم‌یابی

تعامل در معنای سازمانی، مفهومی فراتر از ارتباط ساده، همکاری موردی یا اجرای دستور اداری است. ارتباط ممکن است صرفاً انتقال پیام میان دو نهاد باشد؛ همکاری ممکن است به انجام یک اقدام مشترک محدود شود؛ هماهنگی ممکن است ناظر به تنظیم زمان، منابع و وظایف باشد؛ اما تعامل، رابطه‌ای پویا، مستمر، دوسویه و هدفمند است که در آن دو نهاد با حفظ هویت و

پلیس توان میدانی و فنی دارد و دستگاه قضایی اختیار حقوقی، نظارت قانونی و قدرت تصمیم‌گیری قضایی را اعمال می‌کند.

در نظام حقوقی ایران، جایگاه پلیس در فرآیند جرم‌یابی عمدتاً از طریق مفهوم ضابط دادگستری تعریف می‌شود. ضابطان دادگستری مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات مقام قضایی، وظایفی مانند کشف جرم، حفظ آثار و علائم جرم، جمع‌آوری ادله، شناسایی و جلوگیری از فرار متهم و اجرای دستورهای قضایی را بر عهده دارند. این جایگاه از یک‌سو اهمیت پلیس را در مرحله پیش‌قضایی و تحقیقات مقدماتی تثبیت می‌کند و از سوی دیگر، آن را در چارچوب نظارت قضایی قرار می‌دهد. اما مسئله اساسی آن است که قانون، هرچند وظایف عمومی و صلاحیت‌های کلی را مشخص می‌کند، به‌تنهایی نمی‌تواند همه جزئیات تعامل عملیاتی را در وضعیت‌های پیچیده پیش‌بینی کند. در بسیاری از پرونده‌ها، مقام قضایی نیازمند تحلیل فنی پلیس است و پلیس نیز برای اقدام مؤثر نیازمند تصمیم قضایی سریع، دقیق و قابل اجرا است. این همان نقطه‌ای است که در آن، رابطه سلسله‌مراتبی باید با منطق تعامل حرفه‌ای تکمیل شود. در ادبیات پلیس و عدالت کیفری، پلیس حرفه‌ای نهادی است که هم به قانون پاسخگو است و هم توان تشخیص عملیاتی و تصمیم‌سازی تخصصی دارد (Fielding, 2013).

از منظر نظری، چند مدل برای فهم رابطه پلیس و دستگاه قضایی قابل طرح است. مدل نخست، مدل سلسله‌مراتبی است که در آن مقام قضایی در رأس فرآیند قرار دارد و پلیس عمدتاً مجری دستور محسوب می‌شود. این مدل از حیث تضمین نظارت قانونی و جلوگیری از خودسری ضابطان اهمیت دارد، اما اگر به‌صورت خشک و یک‌طرفه اجرا شود، ممکن است پویایی و تخصص پلیس را کاهش دهد و فرآیند جرم‌یابی را کند و اداری کند. مدل دوم، مدل شبکه‌ای است که در آن پلیس، دادسرا، پزشکی قانونی، کارشناسان رسمی، آزمایشگاه‌های جنایی و سایر نهادهای مرتبط

در قالب شبکه‌ای از نقش‌های مکمل عمل می‌کنند. این مدل با پیچیدگی جرایم معاصر سازگارتر است، اما نیازمند قواعد روشن پاسخگویی و تقسیم صلاحیت است. مطالعات مربوط به هماهنگی عدالت کیفری نشان می‌دهد که کارآمدی پلیس و دستگاه قضایی زمانی افزایش می‌یابد که ارتباط میان آن‌ها از حالت خطی و مقطعی خارج شود و به سازوکاری منظم برای تبادل اطلاعات و تصمیم‌گیری مشترک تبدیل گردد (Mawby, 2015). مدل سوم را می‌توان مدل ترکیبی دانست؛ یعنی مدلی که در آن ریاست و نظارت قضایی حفظ می‌شود، اما در حوزه‌های فنی و عملیاتی، سازوکارهای مشورت، گزارش‌دهی تخصصی، اقدام فوری و هماهنگی سازمانی نیز پیش‌بینی می‌گردد.

مبانی جرم‌شناختی تعامل پلیس و دستگاه قضایی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. جرم‌یابی فقط عملیات کشف نیست، بلکه بخشی از سیاست جنایی است. سیاست جنایی زمانی کارآمد است که میان پیشگیری، کشف، تعقیب، رسیدگی و اصلاح مجرم، نوعی انسجام وجود داشته باشد. اگر پلیس اطلاعات مهمی از الگوهای بزهکاری در اختیار داشته باشد اما این اطلاعات به‌درستی وارد تصمیم‌گیری قضایی نشود، نظام عدالت کیفری از ظرفیت پیشگیری و تحلیل محروم می‌ماند. اگر دستگاه قضایی از نتایج پرونده‌ها، ایرادهای ادله، علل نقض تحقیقات یا ضعف‌های گزارش‌های پلیسی بازخورد مؤثر به پلیس ندهد، چرخه یادگیری سازمانی شکل نمی‌گیرد. نظریه‌های جرم‌شناسی معاصر نشان می‌دهند که پاسخ مؤثر به جرم نیازمند پیوند میان دانش نظری، داده‌های تجربی و مداخله نهادی است (Mohseni, 2024). از این نظر، تعامل پلیس و دستگاه قضایی باید علاوه بر حل پرونده‌های منفرد، به یادگیری سازمانی، اصلاح رویه‌ها و تولید دانش بومی جرم‌یابی کمک کند.

یکی از مبانی مهم این تعامل، اعتماد سازمانی است. بدون اعتماد، مقام قضایی ممکن است گزارش پلیس را با تردید افراطی تلقی

در برخی نظام‌ها، دادستان یا مقام تعقیب نقش فعال‌تری در هدایت تحقیقات دارد؛ در برخی دیگر، پلیس استقلال عملیاتی بیشتری دارد و مقام قضایی بیشتر در مرحله کنترل قانونی و تصمیم‌گیری قضایی مداخله می‌کند. آنچه در همه الگوهای موفق مشترک است، وجود قواعد روشن، آموزش حرفه‌ای، استانداردهای ادله، سازوکارهای پاسخگویی و نظام تبادل اطلاعات است. تحلیل سیاست‌های پلیسی نشان می‌دهد که اصلاح پلیس بدون اصلاح رابطه آن با نهادهای دیگر عدالت کیفری به نتیجه کامل نمی‌رسد (Reiner, 2012). به همین دلیل، ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در ایران باید با درک تجربه‌های تطبیقی انجام شود، اما نباید صرفاً تقلید نهادی باشد؛ بلکه باید با ساختار حقوقی، فرهنگ سازمانی، نیازهای امنیتی و الزامات قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری ایران سازگار گردد.

در نهایت، مبانی نظری و حقوقی این مقاله نشان می‌دهد که تعامل پلیس و دستگاه قضایی در جرم‌یابی، ضرورتی فراتر از توصیه اخلاقی یا اداری است. این تعامل بخشی از کیفیت حکمرانی کیفری است و بر کارآمدی کشف جرم، اعتبار ادله، سرعت تحقیقات، رعایت حقوق شهروندی، اعتماد عمومی و مشروعیت نظام عدالت اثر می‌گذارد. از این رو، هر راهکار عملی برای ارتقای این تعامل باید بر پایه فهم دقیق از مفهوم تعامل، جایگاه قانونی ضابطان، نقش مقام قضایی، ماهیت پیچیده جرم‌یابی، ضرورت اعتماد سازمانی و الزامات حقوق شهروندی طراحی شود. هدف نویسنده در این مقاله آن است که با تکیه بر همین مبانی، گذار از تعامل شخص‌محور و پراکنده به تعامل نهادمند، علمی و پاسخگو را به عنوان مسیر مطلوب اصلاح رابطه پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی تبیین کند.

کند و پلیس نیز ممکن است دستور قضایی را صرفاً مانعی اداری در مسیر کشف جرم بداند. چنین وضعیتی موجب افزایش مکاتبات غیرضروری، دستورهای تکراری، بازگشت پرونده، تأخیر در اقدام، پنهان‌کاری سازمانی و کاهش انگیزه حرفه‌ای می‌شود. اعتماد البته به معنای پذیرش بی‌چون و چرای عملکرد طرف مقابل نیست؛ بلکه اعتماد نهادی یعنی هر نهاد بداند طرف دیگر در چارچوب صلاحیت خود، با دانش کافی، حسن‌نیت، مسئولیت‌پذیری و رعایت قانون عمل می‌کند. در مطالعات مربوط به مشروعیت و همکاری در عدالت کیفری، اعتماد یکی از شروط اصلی همکاری میان نهادها و نیز همکاری شهروندان با نظام عدالت کیفری معرفی شده است (Bradford, 2015). بنابراین، ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی بدون تقویت اعتماد متقابل میان این دو نهاد ممکن نیست.

از منظر حقوق شهروندی، مبنای تعامل باید تضمین هم‌زمان کشف جرم و رعایت کرامت انسانی باشد. یکی از خطاهای رایج آن است که کارآمدی جرم‌یابی و رعایت حقوق متهم یا بزه‌دیده در برابر یکدیگر قرار داده شوند، در حالی که در نظام عدالت کیفری مدرن، این دو باید مکمل یکدیگر باشند. جرم‌یابی غیرقانونی ممکن است در کوتاه‌مدت به کشف ظاهری جرم منجر شود، اما در بلندمدت موجب بی‌اعتباری ادله، نقض دادرسی عادلانه، افزایش شکایات علیه ضابطان و کاهش اعتماد عمومی می‌شود. حقوق کیفری معاصر بر ضرورت توازن میان قدرت عمومی و آزادی‌های فردی تأکید دارد و این توازن در مرحله تحقیقات مقدماتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (Ashworth, 2015). بنابراین، تعامل مطلوب پلیس و دستگاه قضایی باید به گونه‌ای طراحی شود که هیچ‌یک از دو هدف کشف حقیقت و رعایت حقوق شهروندی قربانی دیگری نشود.

در مبانی تطبیقی نیز می‌توان دید که نظام‌های مختلف کیفری، الگوهای متفاوتی برای رابطه پلیس و مقام قضایی ایجاد کرده‌اند.

چالش‌ها و آسیب‌های موجود در تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی

تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی، در عمل با مجموعه‌ای از آسیب‌های حقوقی، ساختاری، سازمانی، فرهنگی و فنی مواجه است. نخستین چالش، ابهام در نسبت میان ریاست قضایی و تخصص پلیسی است. در بسیاری از موارد، مقام قضایی به‌درستی خود را مسئول هدایت قانونی پرونده و نظارت بر اقدامات ضابطان می‌داند، اما ممکن است در حوزه‌های فنی جرم‌یابی، مانند مدیریت صحنه جرم، تحلیل الگوی ارتکاب، تشخیص روش‌های جمع‌آوری ادله یا طراحی مسیر تحقیقات، از ظرفیت تخصصی پلیس به اندازه کافی استفاده نشود. از طرف دیگر، برخی مأموران پلیس نیز ممکن است نظارت قضایی را نه به‌عنوان تضمین اعتبار تحقیقات، بلکه به‌عنوان محدودیت اداری تلقی کنند. این دو برداشت متقابل، زمینه‌ساز فاصله سازمانی می‌شود. در حالی که مطالعات مربوط به تصمیم‌گیری پلیسی نشان می‌دهد حرفه‌ای‌گرایی پلیس زمانی شکل می‌گیرد که اختیار عملیاتی با مسئولیت، آموزش و پاسخگویی همراه شود (Fielding, 2013). بنابراین، یکی از آسیب‌های اصلی در ایران، فقدان تعریف عملی روشن از این است که پلیس در چه حدودی مجری دستور است، در چه حدودی مشاور تخصصی مقام قضایی است و در چه حدودی می‌تواند ابتکار عمل فوری و قانونی داشته باشد.

چالش دوم، غلبه رابطه سلسله‌مراتبی بر منطق تعامل حرفه‌ای است. در ساختار رسمی، پلیس در مقام ضابط باید دستورات مقام قضایی را اجرا کند، اما اگر این رابطه فقط به صدور دستور از بالا و اجرای مکانیکی از پایین محدود شود، بسیاری از ظرفیت‌های جرم‌یابی علمی از بین می‌رود. جرایم پیچیده معمولاً نیازمند گفت‌وگوی تخصصی میان بازپرس، دادیار، کارآگاه، مأمور تشخیص هویت، کارشناس آزمایشگاه جنایی و گاهی متخصصان فناوری اطلاعات،

پزشکی قانونی یا امور مالی است. در چنین پرونده‌هایی، دستور قضایی باید بر پایه اطلاعات دقیق و تحلیل تخصصی صادر شود و گزارش پلیسی نیز باید به زبان حقوقی و قابل استفاده برای مقام قضایی تنظیم گردد. مطالعات مربوط به همکاری پلیس و دادستان در تحقیقات جنایی نشان می‌دهد که کیفیت ارتباط در مراحل اولیه پرونده، نقش تعیین‌کننده‌ای در انسجام مسیر تحقیق و کاهش خطاهای بعدی دارد (Johnston, 2014). بنابراین، هرچا رابطه پلیس و دستگاه قضایی فاقد گفت‌وگوی حرفه‌ای باشد، احتمال صدور دستورهای کلی، اجرای ناقص، بازگشت مکرر پرونده و اتلاف زمان افزایش می‌یابد.

یکی دیگر از آسیب‌های مهم، ضعف در مدیریت مشترک صحنه جرم است. صحنه جرم نقطه‌ای است که بسیاری از ادله فیزیکی، زیستی، دیجیتال، رفتاری و محیطی در آن قرار دارد و کوچک‌ترین بی‌نظمی در ورود افراد، جابه‌جایی اشیاء، ثبت‌نشدن دقیق وضعیت اولیه، تأخیر در حضور کارشناسان یا عدم تعیین فرماندهی صحنه می‌تواند به از بین رفتن ادله منجر شود. در صحنه جرم، پلیس معمولاً نخستین نهاد حاضر است، اما مقام قضایی نیز باید در جرایم مهم، راهبری قانونی و تصمیم‌های کلیدی را بر عهده داشته باشد. اگر حدود وظایف، ترتیب ورود، شیوه گزارش‌دهی، استاندارد عکاسی و فیلم‌برداری، نحوه انتقال ادله و زنجیره حفاظت از مدارک میان پلیس و دستگاه قضایی روشن نباشد، امکان تعارض، دوباره‌کاری یا نقص پرونده افزایش می‌یابد. ادبیات تحقیقات جنایی تأکید دارد که پاسخگویی پلیس در مرحله جمع‌آوری ادله، تنها زمانی معنا دارد که استانداردهای روشن برای ثبت، نگهداری و ارائه ادله وجود داشته باشد (Rhodes, 2018). از این‌رو، نبود پروتکل مشترک و الزام‌آور برای مدیریت صحنه جرم یکی از موانع مهم تعامل مؤثر در فرآیند جرم‌یابی است.

آسیب چهارم، ضعف در مستندسازی و زبان مشترک حقوقی - پلیسی است. پلیس ممکن است در میدان، اقدامات گسترده و

تجربه شخصی وابسته خواهد ماند و به رویه نهادمند تبدیل نخواهد شد.

چالش ششم، ضعف فناوری و نبود سامانه‌های اطلاعاتی مشترک است. جرم‌یابی معاصر به شدت به داده، سرعت دسترسی، تبادل اطلاعات و تحلیل شبکه‌ای وابسته است. اگر پلیس اطلاعات متهمان، سوابق، الگوهای جرم، داده‌های صحنه جرم و نتایج تحقیقات را در سامانه‌ای جداگانه ثبت کند و دستگاه قضایی نیز پرونده را در سامانه‌ای دیگر پیگیری کند، امکان هماهنگی سریع و دقیق کاهش می‌یابد. نبود اتصال مؤثر میان بانک‌های اطلاعاتی، نبود دسترسی کنترل‌شده و قانونی به داده‌های مورد نیاز، ضعف در ثبت الکترونیکی دستورها و گزارش‌ها و فقدان داشبورد مشترک برای پیگیری پرونده‌های مهم، از موانع جدی تعامل است. در ادبیات حکمرانی عدالت کیفری، هماهنگی سازمانی بدون زیرساخت اطلاعاتی کافی به سطح مکاتبه اداری محدود می‌شود و توان پاسخ سریع به جرم را از دست می‌دهد (Mawby, 2015). بنابراین، تعامل پلیس و دستگاه قضایی در عصر جرایم دیجیتال، بدون تحول فناورانه و سامانه‌های مشترک قابل تصور نیست.

چالش هفتم، بی‌اعتمادی نهادی و شخصی‌سازی روابط است. در برخی موارد، تعامل خوب میان پلیس و مقام قضایی نتیجه شناخت فردی، سابقه همکاری، روحیه شخصی یا تجربه مشترک است، نه نتیجه وجود ساختار و قواعد پایدار. در چنین وضعیتی، با تغییر بازپرس، رئیس پلیس، فرمانده انتظامی یا مدیر دادرسی، کیفیت تعامل دگرگون می‌شود. این وابستگی به اشخاص، نشان‌دهنده ضعف نهادی است. اعتماد شخصی البته ارزشمند است، اما برای حکمرانی کیفری کافی نیست. اعتماد باید به رویه، سامانه، آموزش، استاندارد و پاسخگویی تبدیل شود. مطالعات مربوط به اعتماد و مشروعیت نشان می‌دهد که همکاری پایدار زمانی شکل می‌گیرد که اعتماد از سطح روابط فردی به سطح نهادها ارتقا یابد

مفیدی انجام دهد، اما اگر این اقدامات در قالب گزارش دقیق، مستند، زمان‌بندی‌شده، قابل ارزیابی و منطبق با نیاز قضایی تنظیم نشود، ارزش عملی آن در پرونده کاهش می‌یابد. در مقابل، مقام قضایی نیز ممکن است دستورهای صادر کند که از نظر حقوقی معتبر است، اما برای مأمور پلیس از جهت عملیاتی ابهام دارد. این دوگانگی زبان، به‌ویژه در پرونده‌های پیچیده، موجب می‌شود که پلیس و دستگاه قضایی هرکدام تصور کنند وظیفه خود را انجام داده‌اند، اما پرونده همچنان از نظر ادله، انسجام یا قابلیت استناد دچار نقص باشد. در جرم‌شناسی کاربردی، تأکید می‌شود که کارآمدی نهادهای عدالت کیفری به توان آن‌ها در تبدیل اطلاعات خام به دانش قابل تصمیم‌گیری وابسته است (Maguire, 2012). بنابراین، گزارش پلیسی باید از سطح روایت واقعه فراتر رود و به سندی تحلیلی، حقوقی و قابل استفاده در فرآیند قضایی تبدیل شود.

چالش پنجم، ضعف آموزش مشترک میان پلیس و دستگاه قضایی است. مأموران پلیس و مقامات قضایی معمولاً در مسیرهای آموزشی متفاوتی تربیت می‌شوند. پلیس بیشتر با مهارت‌های عملیاتی، امنیتی، میدانی و فنی آشنا می‌شود و قاضی یا مقام دادرسی بیشتر با تحلیل حقوقی، آیین دادرسی، ادله، اصول دادرسی عادلانه و تصمیم قضایی سر و کار دارد. این تفاوت طبیعی است، اما اگر با آموزش مشترک تکمیل نشود، به فاصله حرفه‌ای تبدیل می‌شود. بسیاری از سوء تفاهم‌ها در تعامل پلیس و دستگاه قضایی ناشی از این است که هر طرف محدودیت‌ها، ضرورت‌ها و زبان تخصصی طرف دیگر را به‌خوبی نمی‌شناسد. در نظریه‌های پلیس جامعه‌گرا و مسئله‌محور، آموزش و یادگیری سازمانی از عناصر اصلی اصلاح رفتار پلیسی و افزایش کارآمدی معرفی شده است (Goldstein, 2017). بنابراین، بدون طراحی دوره‌های مشترک برای کارآگاهان، ضابطان، بازپرسان، دادرسان و قضات دادرسی، تعامل مؤثر بیشتر به

(Bradford, 2015). بنابراین، یکی از آسیب‌های مهم موجود آن است که تعامل پلیس و دستگاه قضایی در بسیاری موارد به جای آنکه مبتنی بر قاعده باشد، بر روابط غیررسمی و برداشت‌های شخصی تکیه دارد.

چالش هشتم، تعارض میان سرعت جرم‌یابی و رعایت حقوق شهروندی است. پلیس معمولاً با فشار اجتماعی، رسانه‌ای و مدیریتی برای کشف سریع جرم مواجه است، به‌ویژه در جرایم مهم و خشن. مقام قضایی نیز باید هم از کشف جرم حمایت کند و هم مراقب باشد که اقدامات تحقیقی از حدود قانونی فراتر نرود. اگر تعامل میان این دو نهاد ضعیف باشد، ممکن است پلیس برای تسریع کشف جرم به اقدامات شتاب‌زده یا ناقص روی آورد، یا مقام قضایی برای پرهیز از مسئولیت، محدودیت‌های بیش از حد و غیرعملی ایجاد کند. هر دو وضعیت زیان‌بار است. حقوق کیفری جدید تأکید دارد که عدالت کیفری فقط در نتیجه نهایی پرونده خلاصه نمی‌شود، بلکه کیفیت فرآیند نیز بخشی از عدالت است (Ashworth, 2015). بنابراین، تعامل مؤثر باید امکان اقدام سریع، قانونی، مستند و قابل نظارت را فراهم کند، نه اینکه سرعت را در برابر حقوق یا حقوق را در برابر کارآمدی قرار دهد.

چالش نهم، ضعف در بازخورد و ارزیابی مشترک عملکرد است. معمولاً پس از پایان تحقیقات یا صدور رأی، سازوکار منظم و مشترکی برای بررسی اینکه کدام اقدامات پلیسی مؤثر بوده، کدام دستورهای قضایی موجب تسریع یا کندی پرونده شده، کدام ادله به دلیل نقص در جمع‌آوری یا مستندسازی بی‌اعتبار شده و کدام رویه‌ها باید اصلاح شود، وجود ندارد. بدون بازخورد، سازمان‌ها یاد نمی‌گیرند و خطاها تکرار می‌شود. در سیاست جنایی پیشگیرانه، یادگیری از پرونده‌ها و تبدیل تجربه‌های موردی به اصلاح نهادی اهمیت بنیادین دارد (Ebrahimi, 2024). همچنین رویکردهای جدید جرم‌شناسی بر این نکته تأکید می‌کنند که تحلیل نتایج پرونده‌ها می‌تواند برای شناخت الگوهای جرم و

اصلاح پاسخ نهادی به کار رود (Keramati Moazz, 2024). بنابراین، نبود نظام ارزیابی مشترک، موجب می‌شود تعامل پلیس و دستگاه قضایی به جای توسعه مستمر، در سطح تجربه‌های پراکنده باقی بماند.

چالش دهم، فقدان الگوی بومی و جامع برای تعامل در مراحل مختلف جرم‌یابی است. تعامل در صحنه جرم با تعامل در بازجویی، تفتیش، شنود، جمع‌آوری ادله دیجیتال، تشخیص هویت، تکمیل پرونده یا حمایت از بزه‌دیده یکسان نیست. هر مرحله، الزامات حقوقی و فنی خاص خود را دارد. با این حال، در بسیاری از موارد، یک نگاه کلی و مبهم به تعامل وجود دارد، بی‌آنکه برای هر مرحله از جرم‌یابی استانداردهای جداگانه طراحی شده باشد. مطالعات جرم‌شناختی داخلی نیز نشان می‌دهد که تحلیل جرم و پاسخ کیفری باید با توجه به نوع جرم، ویژگی مرتکب، وضعیت بزه‌دیده و شرایط اجتماعی انجام شود (Babaei, 2024). در نتیجه، تعامل پلیس و دستگاه قضایی نیز باید مرحله‌مند، جرم‌محور و متناسب با نوع پرونده باشد. اگر الگوی تعامل برای قتل، سرقت مسلحانه، جرایم سایبری، جرایم مالی، جرایم اطفال، خشونت خانگی و جرایم سازمان‌یافته یکسان فرض شود، بسیاری از ظرافت‌های حرفه‌ای از بین خواهد رفت.

مجموع این آسیب‌ها نشان می‌دهد که مسئله تعامل پلیس و دستگاه قضایی، صرفاً به اخلاق اداری یا حسن همکاری فردی مربوط نیست. این مسئله ریشه در ساختار حقوقی، فرهنگ سازمانی، فناوری اطلاعات، آموزش حرفه‌ای، مدیریت پرونده، نظارت قضایی، اعتماد نهادی و تعریف دقیق نقش‌ها دارد. اگر این آسیب‌ها به‌صورت پراکنده و موردی حل شوند، اصلاح پایدار شکل نمی‌گیرد. اما اگر تعامل به‌عنوان یک نظام مستقل در فرآیند جرم‌یابی تعریف شود، می‌توان برای آن قواعد، شاخص‌ها، آموزش‌ها، سامانه‌ها و سازوکارهای ارزیابی طراحی کرد. هدف نویسنده در این بخش آن بود که نشان دهد راهکارهای ارتقای

بلکه به معنای استفاده هدفمند از دانش فنی پلیس در چارچوب قانون است. مقام قضایی باید بتواند از پلیس تحلیل عملیاتی بخواهد، گزینه‌های تحقیقاتی را دریافت کند و سپس با توجه به موازن حقوقی، تصمیم مناسب بگیرد. پلیس نیز باید بداند که گزارش تخصصی او صرفاً اطلاع‌رسانی نیست، بلکه بخشی از فرآیند تصمیم‌سازی قضایی است و باید دقیق، مستند و قابل دفاع باشد. در ادبیات حکمرانی پلیسی، بر ضرورت توازن میان کنترل قانونی و توان تخصصی پلیس تأکید شده است (Jones, 2016). بنابراین، رابطه پلیس و دستگاه قضایی باید از اطاعت مکانیکی فاصله بگیرد و به تعامل حرفه‌ای، مستند و پاسخگو نزدیک شود. راهکار سوم، ایجاد واحدها یا کارگروه‌های مشترک تخصصی در پرونده‌های مهم است. در جرایم پیچیده، مانند قتل‌های عمد، جرایم سازمان‌یافته، جرایم اقتصادی کلان، جرایم سایبری، آدم‌ربایی، قاچاق انسان و جرایم علیه امنیت، تشکیل تیم مشترک میان پلیس آگاهی، دادسرا، کارشناسان فنی، پزشکی قانونی و سایر نهادهای مرتبط می‌تواند از پراکندگی اقدامات جلوگیری کند. این کارگروه‌ها باید وظیفه طراحی نقشه تحقیق، تعیین اولویت‌های ادله، تقسیم کار، پیگیری اجرای دستورها و ارزیابی مستمر پیشرفت پرونده را بر عهده داشته باشند. مطالعات مربوط به هماهنگی عدالت کیفری نشان می‌دهد که کارآمدی نهادها زمانی افزایش می‌یابد که ارتباط میان آن‌ها به سازوکار ثابت و سازمان‌یافته تبدیل شود (Mawby, 2015). تشکیل چنین کارگروه‌هایی موجب می‌شود که تصمیم‌های مهم پرونده در فضای مشورتی، اما با مسئولیت روشن اتخاذ شود و از رفت‌وبرگشت‌های غیرضروری میان پلیس و دادسرا کاسته گردد.

راهکار چهارم، طراحی سامانه اطلاعاتی مشترک و امن میان پلیس و دستگاه قضایی است. بسیاری از مشکلات تعامل ناشی از تأخیر در ارسال گزارش، گم‌شدن اطلاعات، نبود دسترسی سریع به سوابق، ثبت ناقص دستورها و فقدان امکان رصد هم‌زمان وضعیت

تعامل، فقط زمانی قابل دفاع و عملی خواهند بود که ابتدا آسیب‌های واقعی این رابطه در سطح حقوقی، سازمانی و اجرایی شناخته شوند.

راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی

ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی، مستلزم مجموعه‌ای از راهکارهای هم‌زمان و مکمل است. نخستین راهکار، تدوین چارچوب حقوقی روشن برای تعامل در مراحل مختلف جرم‌یابی است. قانون باید علاوه بر تعیین وظایف کلی ضابطان و مقامات قضایی، شیوه عملی همکاری را در موقعیت‌های حساس مشخص کند. برای مثال، در مدیریت صحنه جرم، باید معلوم باشد که فرماندهی اولیه صحنه با کدام مقام است، مقام قضایی در چه مواردی باید الزاماً در صحنه حاضر شود، پلیس در چه حدودی می‌تواند پیش از صدور دستور خاص اقدام فوری انجام دهد، نحوه ثبت تصمیم‌ها چگونه است و اختلاف نظر فنی میان مأمور متخصص و مقام قضایی چگونه حل می‌شود. این چارچوب نباید اختیار قضایی را تضعیف کند، بلکه باید آن را عملیاتی‌تر، شفاف‌تر و قابل اجرا کند. تجربه نظام‌های عدالت کیفری نشان می‌دهد که بدون قواعد روشن، همکاری میان پلیس و مقام تعقیب به روابط موردی و غیرقابل پیش‌بینی تبدیل می‌شود (Johnston, 2014).

بنابراین، یکی از مهم‌ترین پیشنهادها، تدوین آیین‌نامه جامع تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی است که برای مراحل صحنه جرم، جمع‌آوری ادله، بازجویی، تفتیش، ادله دیجیتال، تکمیل پرونده و حمایت از بزه‌دیده قواعد مشخص ارائه دهد. راهکار دوم، حرکت از الگوی صرفاً سلسله‌مراتبی به الگوی ترکیبی نظارت قضایی و تعامل تخصصی است. در این الگو، ریاست و نظارت قضایی حفظ می‌شود، اما پلیس به‌عنوان نهاد تخصصی جرم‌یابی، در تصمیم‌سازی و طراحی مسیر تحقیقات نقش فعال‌تری پیدا می‌کند. این نقش به معنای استقلال بی‌ضابطه نیست،

پرونده است. سامانه مشترک باید به گونه‌ای طراحی شود که مقام قضایی بتواند دستورهای خود را دقیق، مرحله‌مند و قابل پیگیری ثبت کند و پلیس نیز گزارش اقدامات، مستندات، تصاویر، نتایج آزمایشگاهی، داده‌های صحنه جرم و وضعیت اجرای دستور را در همان سامانه بارگذاری نماید. چنین سامانه‌ای باید سطح‌بندی دسترسی، امنیت داده، محرمانگی اطلاعات و قابلیت ثبت زمان و مسئول اقدام را تضمین کند. در جرم‌شناسی معاصر، داده و تحلیل اطلاعاتی از ابزارهای اصلی پاسخ مؤثر به جرم محسوب می‌شود (White & Haines, 2024). بنابراین، تعامل پلیس و دستگاه قضایی در عصر جدید بدون سامانه اطلاعاتی مشترک، بیشتر به مکاتبه سنتی وابسته می‌ماند و نمی‌تواند پاسخگوی پیچیدگی جرایم معاصر باشد.

راهکار پنجم، استانداردسازی گزارش‌های پلیسی و دستورهای قضایی است. برای کاهش ابهام، باید فرم‌ها و الگوهای مشترکی برای گزارش صحنه جرم، گزارش بازجویی، گزارش تفتیش، گزارش جمع‌آوری ادله دیجیتال، گزارش تکمیل تحقیقات و درخواست مجوزهای قضایی طراحی شود. گزارش پلیسی باید شامل زمان، مکان، اشخاص حاضر، اقدامات انجام‌شده، دلایل فنی، زنجیره حفاظت از ادله، تحلیل اولیه و پیشنهادها برای تحقیقاتی باشد. دستور قضایی نیز باید روشن، خوانا، مرحله‌بندی‌شده، دارای مهلت اجرا و ناظر به اقدام مشخص باشد. در نظریه حرفه‌ای‌گرایی پلیس، مستندسازی دقیق یکی از عناصر پاسخگویی و تصمیم‌گیری معتبر شناخته می‌شود (Fielding, 2013). همچنین پاسخگویی در تحقیقات جنایی بدون اسناد قابل ارزیابی و قابل پیگیری امکان‌پذیر نیست (Rhodes, 2018). بنابراین، استانداردسازی ادبیات مکتوب میان پلیس و دستگاه قضایی، یکی از ساده‌ترین اما مؤثرترین راهکارهای ارتقای تعامل است.

راهکار ششم، برگزاری آموزش‌های مشترک و مستمر برای ضابطان و مقامات قضایی است. این آموزش‌ها باید از حالت نظری

و عمومی خارج شوند و بر پرونده‌های واقعی، شبیه‌سازی صحنه جرم، تحلیل خطاهای گذشته، کارگاه‌های مشترک بازجویی قانونی، ادله دیجیتال، حقوق شهروندی، مدیریت بحران، مستندسازی و تصمیم‌گیری قضایی تمرکز کنند. مقام قضایی باید با محدودیت‌های عملیاتی پلیس، فوریت‌های صحنه جرم و دشواری‌های کشف علمی جرم آشنا شود و پلیس نیز باید منطق آیین دادرسی، معیارهای اعتبار ادله، اصول دادرسی عادلانه و پیامدهای حقوقی اقدامات خود را بهتر درک کند. آموزش مشترک می‌تواند زبان حرفه‌ای مشترک ایجاد کند و فاصله میان دو فرهنگ سازمانی را کاهش دهد. در مطالعات پلیسی، آموزش حرفه‌ای از ابزارهای اصلی اصلاح رفتار، افزایش مشروعیت و ارتقای عملکرد معرفی شده است (Goldstein, 2017). از سوی دیگر، عدالت رویه‌ای نیز نشان می‌دهد که کیفیت رفتار نهادها در فرآیند رسمی، در اعتماد عمومی به نظام کیفری اثرگذار است (Hough, 2013). راهکار هفتم، تقویت اعتماد سازمانی از طریق تجربه همکاری منظم و پاسخگویی متقابل است. اعتماد با شعار ایجاد نمی‌شود، بلکه در نتیجه همکاری موفق، شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری، احترام حرفه‌ای و حل منصفانه اختلافات شکل می‌گیرد. برای تقویت اعتماد، باید نشست‌های منظم میان مدیران پلیس و دادسرا برگزار شود، پرونده‌های مهم پس از پایان رسیدگی به صورت مشترک آسیب‌شناسی شوند، خطاهای پلیسی و قضایی بدون رویکرد سرزنش‌محور بررسی گردند و نقاط قوت عملکرد مشترک نیز شناسایی و تقویت شود. نظریه سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که تعامل پایدار بر پایه شبکه‌های اعتماد و هنجارهای مشترک شکل می‌گیرد (Coleman, 2014). همچنین پژوهش‌های مرتبط با اعتماد در عدالت کیفری تأکید می‌کنند که مشروعیت و همکاری نهادی هنگامی تقویت می‌شود که کنشگران احساس کنند قواعد مشترک، منصفانه و قابل اتکا هستند (Bradford, 2015).

بنابراین، اعتماد میان پلیس و دستگاه قضایی باید به بخشی از مدیریت رسمی عدالت کیفری تبدیل شود.

راهکار هشتم، طراحی نظام ارزیابی مشترک برای سنجش کیفیت تعامل است. اگر تعامل سنجیده نشود، اصلاح آن نیز دشوار خواهد بود. شاخص‌هایی مانند مدت زمان اجرای دستور قضایی، تعداد دفعات بازگشت پرونده به دلیل نقص تحقیقات، میزان اعتبارپذیری ادله در دادگاه، کیفیت گزارش‌های پلیسی، میزان حضور به‌موقع کارشناسان در صحنه جرم، رضایت مقامات قضایی از عملکرد ضابطان، رضایت پلیس از وضوح دستورهای قضایی، میزان رعایت حقوق شهروندی و تعداد شکایات ناشی از اقدامات تحقیقی می‌تواند برای ارزیابی تعامل استفاده شود. سیاست جنایی علمی نیازمند داده، سنجش و اصلاح مستمر است (Ebrahimi, 2024). در کنار آن، تحلیل جرم‌شناختی پرونده‌ها می‌تواند نشان دهد که ضعف تعامل در کدام جرایم یا کدام مراحل بیشتر دیده می‌شود (Keramati Moazz, 2024). بنابراین، ارزیابی مشترک باید از گزارش‌های تشریفاتی فاصله بگیرد و به ابزار واقعی اصلاح فرآیند تبدیل شود.

راهکار نهم، تقویت رعایت حقوق شهروندی در متن تعامل پلیس و دستگاه قضایی است. تعامل مؤثر نباید فقط با معیار سرعت کشف جرم سنجیده شود، بلکه باید با معیار قانونی بودن، انسانی بودن و قابلیت دفاع قضایی نیز ارزیابی گردد. برای این منظور، باید دستورالعمل‌های مشترکی درباره بازجویی، بازرسی، تفتیش منازل، دسترسی به داده‌های شخصی، رفتار با زنان، اطفال، بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر و متهمان تدوین شود. در پرونده‌های اطفال و نوجوانان، حساسیت دوجندان است؛ زیرا پاسخ کیفری باید با ملاحظات رشد، تربیت، حمایت و بازاجتماعی‌سازی همراه باشد (Mostafapour, 2024). در مطالعات جرم‌شناسی بالینی نیز تأکید می‌شود که فهم شخصیت، وضعیت روانی و زمینه اجتماعی مرتکب یا بزه‌دیده می‌تواند در انتخاب پاسخ مناسب کیفری نقش

داشته باشد (Babaei, 2024). بنابراین، پلیس و دستگاه قضایی باید تعامل خود را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که علاوه بر کشف جرم، از آسیب‌زایی غیرضروری فرآیند کیفری جلوگیری شود.

راهکار دهم، توسعه پلیس تخصصی و بازتعریف جایگاه پلیس قضایی یا واحدهای ضابط تخصصی است. بسیاری از پرونده‌های مهم نیازمند ضابطانی هستند که نه تنها مهارت پلیسی، بلکه دانش حقوقی کافی درباره آیین دادرسی، ادله، حقوق متهم، حقوق بزه‌دیده و حدود اختیارات قانونی داشته باشند. ایجاد یا تقویت واحدهای ضابط تخصصی در حوزه‌هایی مانند جرایم سایبری، جرایم اقتصادی، جرایم اطفال، جرایم خشونت‌آمیز، جرایم سازمان‌یافته و جرایم علیه محیط زیست می‌تواند تعامل با دستگاه قضایی را تخصصی‌تر کند. جرم‌شناسی نوین تأکید می‌کند که پاسخ به جرم باید با ماهیت جرم و ویژگی‌های بزه‌کار و بزه‌دیده متناسب باشد (Shiri, 2024). همچنین تحول سیاست کیفری نیازمند آن است که نهادهای مسئول، از رویکردهای عمومی و غیرتخصصی فاصله بگیرند و به سمت تخصص‌گرایی حرکت کنند (Mohseni, 2024). بنابراین، ارتقای تعامل بدون ارتقای تخصص ضابطان و ایجاد کانال‌های تخصصی ارتباط با دادسرا کامل نخواهد شد.

راهکار یازدهم، اصلاح فرهنگ سازمانی و تقویت اخلاق حرفه‌ای است. پلیس و دستگاه قضایی هر دو نهادهای قدرت عمومی‌اند و تعامل آن‌ها باید بر پایه احترام متقابل، مسئولیت‌پذیری، قانون‌مداری، پرهیز از نگاه ابزارانگارانه به طرف مقابل و توجه به هدف مشترک عدالت باشد. اگر مقام قضایی پلیس را صرفاً مجری بی‌اختیار ببیند یا پلیس مقام قضایی را صرفاً مانع اداری تلقی کند، تعامل واقعی شکل نمی‌گیرد. در تحلیل‌های مربوط به اصلاح پلیس، فرهنگ سازمانی یکی از عوامل اصلی موفقیت یا شکست اصلاحات معرفی شده است (Reiner, 2012). همچنین مطالعات جرم‌شناختی نشان می‌دهد که نهادهای کیفری زمانی

مشروعیت بیشتری دارند که عملکرد آن‌ها با انصاف، پاسخگویی و احترام به شهروندان همراه باشد (Newburn, 2017). بنابراین، اصلاح تعامل نیازمند اصلاح نگاه متقابل دو نهاد به یکدیگر و به شهروندان است.

راهکار دوازدهم، طراحی الگوی مرحله‌مند تعامل در فرآیند جرم‌یابی است. این الگو باید نشان دهد که در هر مرحله، چه کسی مسئول است، چه اطلاعاتی باید مبادله شود، چه تصمیم‌هایی باید گرفته شود، چه مستنداتی باید تولید شود و چه ضمانت‌هایی برای رعایت قانون وجود دارد. در مرحله اطلاع از جرم، تعامل باید بر سرعت، حفظ ادله و تعیین اولویت اقدام متمرکز باشد. در مرحله صحنه جرم، تعامل باید بر مدیریت واحد، زنجیره حفاظت از ادله و حضور تخصصی تأکید کند. در مرحله شناسایی و بازجویی، تعامل باید بر قانونی بودن روش‌ها، تحلیل اطلاعات و پرهیز از اقدامات ناقض حقوق شهروندی متمرکز شود. در مرحله تفتیش و ادله دیجیتال، تعامل باید بر مجوز قضایی دقیق، تناسب اقدام و حفظ محرمانگی داده‌ها استوار باشد. در مرحله تکمیل پرونده، تعامل باید بر رفع نقص، انسجام گزارش و آماده‌سازی پرونده برای تصمیم قضایی تمرکز کند. هدف نویسنده از ارائه این راهکارها آن است که تعامل پلیس و دستگاه قضایی از وضعیت پراکنده و شخص‌محور خارج شود و به الگویی روشن، مرحله‌مند، تخصصی و قابل ارزیابی تبدیل گردد.

نتیجه‌گیری

تعامل پلیس و دستگاه قضایی در فرآیند جرم‌یابی، یکی از ارکان بنیادین تحقق عدالت کیفری، امنیت اجتماعی و اعتماد عمومی است. هیچ نظام عدالت کیفری نمی‌تواند بدون کشف دقیق، سریع، قانونی و مستند جرم به اهداف خود دست یابد. در این میان، پلیس و دستگاه قضایی دو نهاد اصلی و مکمل‌اند که هرکدام بخشی از حقیقت، اختیار و مسئولیت را در اختیار دارند. پلیس در میدان جرم‌یابی حضور مستقیم دارد، آثار و ادله را مشاهده و جمع‌آوری

می‌کند، با بزه‌دیده، شاهدان و مظنونان مواجه می‌شود و از ابزارهای فنی و عملیاتی برای کشف حقیقت بهره می‌گیرد. دستگاه قضایی نیز مسئول هدایت قانونی، تضمین حقوق شهروندی، صدور مجوزهای لازم، ارزیابی اعتبار ادله و تصمیم‌گیری درباره مسیر تعقیب و رسیدگی است. بنابراین، ضعف در رابطه میان این دو نهاد به معنای ضعف در کل فرآیند عدالت کیفری است.

بررسی مبانی نظری و حقوقی نشان می‌دهد که تعامل را نباید با اطاعت اداری، همکاری موردی یا مکاتبه رسمی یکسان دانست. تعامل رابطه‌ای دوسویه، مستمر، حرفه‌ای و هدفمند است که در آن هر نهاد با حفظ جایگاه قانونی خود، به تکمیل عملکرد نهاد دیگر کمک می‌کند. در فرآیند جرم‌یابی، تعامل مطلوب زمانی شکل می‌گیرد که مقام قضایی از ظرفیت تخصصی پلیس استفاده کند و پلیس نیز اقدامات خود را در چارچوب قانون، مستند، قابل نظارت و قابل دفاع انجام دهد. رابطه صرفاً سلسله‌مراتبی نمی‌تواند به‌تنهایی پاسخگوی پیچیدگی جرایم نوین باشد، همان‌گونه که استقلال عملیاتی بدون نظارت قضایی نیز می‌تواند به نقض حقوق شهروندی و بی‌اعتباری ادله منجر شود. نقطه مطلوب، الگوی ترکیبی است که در آن نظارت قضایی و تخصص پلیس به‌صورت مکمل عمل کنند.

چالش‌های موجود نشان می‌دهد که تعامل پلیس و دستگاه قضایی در بسیاری از موارد هنوز به اشخاص، تجربه‌های موردی، دستورهای پراکنده و روابط غیررسمی وابسته است. ابهام در حدود نقش‌ها، ضعف مدیریت مشترک صحنه جرم، نبود زبان مشترک حقوقی و پلیسی، ضعف آموزش مشترک، فقدان سامانه اطلاعاتی یکپارچه، بی‌اعتمادی نهادی، بازگشت مکرر پرونده‌ها، نقص در مستندسازی، تعارض میان سرعت کشف جرم و رعایت حقوق شهروندی و نبود ارزیابی مشترک، از مهم‌ترین آسیب‌هایی هستند که کیفیت جرم‌یابی را کاهش می‌دهند. این آسیب‌ها نشان می‌دهد که اصلاح تعامل نباید به توصیه‌های کلی مانند افزایش همکاری

بنیادین حکمرانی کیفری است. هرچه این تعامل دقیق‌تر، علمی‌تر، شفاف‌تر و پاسخگوتر باشد، احتمال کشف صحیح جرم، حفظ ادله، حمایت از بزه‌دیده، رعایت حقوق متهم، کاهش اطاله دادرسی و افزایش اعتماد عمومی بیشتر خواهد شد. در مقابل، هرچه این رابطه مبهم، سلیقه‌ای، کند و غیرنهادمند باقی بماند، فرآیند جرم‌یابی با خطا، تأخیر، دوباره‌کاری و کاهش اعتبار مواجه خواهد شد. از این‌رو، ضروری است که تعامل پلیس و دستگاه قضایی در ایران از سطح روابط شخصی و مکاتبات اداری فراتر رود و به الگویی مرحله‌مند، تخصصی، فناورانه و حقوق‌مدار تبدیل شود. چنین الگویی می‌تواند هم کارآمدی پلیس را افزایش دهد و هم شأن نظارتی دستگاه قضایی را تقویت کند، بی‌آنکه یکی از این دو هدف به زیان دیگری تمام شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Crime detection constitutes one of the most decisive stages in the criminal justice process because it transforms a criminal event from an uncertain social occurrence into a legally cognizable, evidentially supported, and procedurally manageable case. The effectiveness of this stage depends not only on the technical capacity of the police but also on the quality of institutional interaction between the police and the judiciary. In modern criminal justice systems, crime detection is no longer a merely operational or field-based police function; rather, it is a complex, interdisciplinary, and legally conditioned process that requires scientific evidence collection, procedural legality, professional documentation, judicial oversight, and inter-

یا تقویت هماهنگی محدود شود، بلکه باید به طراحی سازوکارهای دقیق، قابل اجرا و قابل ارزیابی منجر گردد.

راهکارهای ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی باید در چند سطح هم‌زمان دنبال شود. در سطح حقوقی، لازم است قواعد روشن‌تری برای تعامل در مراحل مختلف جرم‌یابی تدوین گردد. در سطح سازمانی، ایجاد کارگروه‌های مشترک، واحدهای تخصصی و رویه‌های ثابت برای پرونده‌های مهم ضروری است. در سطح آموزشی، ضابطان و مقامات قضایی باید در دوره‌های مشترک با زبان، محدودیت‌ها و نیازهای حرفه‌ای یکدیگر آشنا شوند. در سطح فناورانه، سامانه‌های مشترک اطلاعاتی و بانک‌های داده امن باید امکان ثبت، پیگیری، تبادل و تحلیل اطلاعات پرونده را فراهم کنند. در سطح فرهنگی، اعتماد سازمانی، احترام حرفه‌ای، اخلاق اداری و نگاه مشترک به هدف عدالت باید تقویت شود. در سطح ارزیابی نیز باید شاخص‌های مشخصی برای سنجش کیفیت تعامل، سرعت اقدامات، اعتبار ادله، رعایت حقوق شهروندی و کاهش نقص پرونده‌ها طراحی شود.

نتیجه اساسی مقاله آن است که ارتقای تعامل پلیس و دستگاه قضایی، یک اصلاح فرعی یا اداری نیست، بلکه بخشی از اصلاح organizational coordination. Contemporary criminology emphasizes that crime must be understood as a multi-dimensional phenomenon shaped by social, behavioral, institutional, and procedural factors (White & Haines, 2024). Accordingly, the detection of crime requires an integrated approach in which investigative efficiency and judicial legality are treated as complementary rather than conflicting objectives. The police possess field experience, operational capacity, forensic access, and direct contact with crime scenes, victims, witnesses, and suspects, while the judiciary provides legal authority, procedural supervision, evidentiary validation, and rights-based control over investigative measures. Therefore, any weakness in the interaction between these two institutions can

produce serious consequences, including loss of evidence, investigative delay, repeated return of incomplete case files, violation of citizens' rights, reduction of public trust, and weakening of the legitimacy of criminal justice institutions. The present article is based on the premise that enhancing police–judiciary interaction in the crime detection process is not a merely administrative concern, but a core requirement for effective, lawful, and accountable criminal justice.

The theoretical foundation of this article rests on the distinction between interaction and related concepts such as communication, cooperation, coordination, and participation. Communication may simply involve the transmission of information, cooperation may refer to limited assistance in a particular task, and coordination may concern the orderly arrangement of resources and responsibilities; interaction, however, implies a sustained, reciprocal, purposeful, and professionally structured relationship between institutions that retain their distinct legal identities while working toward a shared objective. In the context of crime detection, interaction means that the judiciary does not merely issue formal instructions and the police do not merely execute them mechanically. Instead, the judicial authority guides the legality of investigation, while the police contribute technical expertise, field assessment, investigative proposals, and operational analysis. Social capital theory demonstrates that effective institutional action depends on trust, shared norms, and stable networks of cooperation (Coleman, 2014). This insight is particularly relevant to police–judiciary relations because fragmented, distrustful, or overly hierarchical relations increase the risk of procedural inefficiency and evidentiary weakness. Professional policing literature also indicates that police effectiveness depends on a balance between legal accountability and operational expertise (Goldstein, 2017). Thus,

the appropriate model for police–judiciary interaction should neither eliminate judicial supervision nor suppress police professionalism. Instead, it should create a hybrid structure in which judicial leadership, police specialization, procedural transparency, and reciprocal accountability operate together. Such a model is especially necessary in legal systems where the police act as judicial officers or law enforcement agents under prosecutorial or judicial supervision, because formal hierarchy alone cannot address the technical complexity of contemporary crime detection. The article identifies several structural and operational challenges that weaken police–judiciary interaction in the crime detection process. One major challenge is ambiguity regarding the boundary between judicial command and police expertise. Judicial authorities are responsible for lawful supervision of investigations, but in highly technical matters such as crime scene management, forensic evidence, digital data, identity detection, and investigative sequencing, police expertise is indispensable. Conversely, police officers may possess operational knowledge but must act within legal limits to preserve the admissibility and legitimacy of evidence. Studies of police and prosecutorial cooperation show that early and continuous interaction between investigators and judicial authorities significantly improves the coherence of criminal investigation and reduces later procedural defects (Johnston, 2014). Another challenge is the dominance of a rigid hierarchical model in which interaction is reduced to written orders and formal reports. This approach often leads to vague judicial instructions, incomplete police reports, repetitive file returns, delayed evidence collection, and mutual dissatisfaction. Research on criminal justice coordination suggests that institutional efficiency increases when relationships among police, prosecutors, courts, and forensic actors are organized

through stable mechanisms rather than ad hoc communication (Mawby, 2015). A further challenge concerns the lack of shared professional language. Police reports may contain field observations but lack legal precision, while judicial orders may be legally valid but operationally unclear. This gap undermines the transformation of raw investigative information into legally usable evidence. As criminological research emphasizes, criminal justice institutions must convert scattered information into decision-relevant knowledge if they are to respond effectively to crime (Maguire, 2012).

The article also argues that weak interaction has direct implications for citizens' rights and procedural justice. Crime detection must not be evaluated solely by the speed of identifying suspects or solving cases; it must also be assessed by the legality, fairness, transparency, and rights-respecting quality of the investigative process. The police often face pressure to detect crimes rapidly, especially in serious, violent, or publicly sensitive cases. The judiciary, by contrast, must ensure that investigative urgency does not result in arbitrary searches, unlawful interrogation, coercive practices, or disproportionate interference with privacy. Criminal law scholarship stresses that the legitimacy of criminal justice depends not only on outcomes but also on the fairness of procedures through which those outcomes are reached (Ashworth, 2015). Procedural justice research likewise shows that public trust in criminal justice institutions is strengthened when people perceive official processes as fair, respectful, and accountable (Hough, 2013). Therefore, the interaction between the police and judiciary should be designed to prevent the false opposition between efficiency and rights protection. A lawful and well-documented investigation is not an obstacle to crime detection; rather, it strengthens the evidentiary value of the case and protects the

final judicial decision from procedural challenge. In cases involving juveniles, vulnerable victims, women, or psychologically complex offenders, the need for rights-sensitive interaction becomes even more significant. Contemporary criminological approaches emphasize that responses to crime should consider the personality, social background, vulnerability, and developmental status of those involved (Babaei, 2024; Mostafapour, 2024). Accordingly, police–judiciary interaction must incorporate not only investigative efficiency but also human dignity, proportionality, and protection from secondary victimization.

To address these challenges, the article proposes a multi-level strategy for enhancing police–judiciary interaction. At the legal level, a comprehensive regulation or procedural guideline should define the duties, powers, communication channels, documentation standards, and dispute-resolution mechanisms applicable to each stage of crime detection. Such a framework should cover crime scene management, evidence collection, forensic documentation, interrogation, search and seizure, digital evidence, file completion, and victim protection. At the organizational level, specialized joint working groups should be established for serious and complex crimes, including homicide, organized crime, cybercrime, financial crime, kidnapping, trafficking, and offenses involving vulnerable persons. These groups should include police investigators, judicial authorities, forensic experts, and relevant specialists, and should be responsible for designing the investigative plan, allocating responsibilities, monitoring progress, and resolving operational problems. Governance studies of policing show that stable institutional arrangements are more effective than personal or informal relations in maintaining accountability and cooperation (Jones, 2016). At the technological level, secure shared information systems should be

developed so that judicial orders, police reports, forensic results, digital evidence, investigative timelines, and case deficiencies can be registered and monitored in an integrated platform. At the educational level, joint training programs should be designed for investigators, judicial officers, prosecutors, and judges, focusing on crime scene protocols, lawful interrogation, forensic evidence, digital investigation, citizens' rights, report writing, and case-based problem solving. Professional police reform literature emphasizes that training and organizational learning are essential to improving police decision-making and legitimacy (Fielding, 2013; Reiner, 2012). At the evaluative level, measurable indicators should be developed, including the number of returned case files, quality of police reports, clarity of judicial orders, timeliness of evidence collection, admissibility of evidence, protection of rights, and satisfaction of institutional actors.

The conclusion of this article is that improving police–judiciary interaction in the crime detection process requires a shift from personal, fragmented, and reactive relations to a structured, professional, technological, and rights-based model of institutional interaction. The police and judiciary should not be viewed as competing centers of authority, nor should one be reduced to a passive instrument of the other. Rather, they must be understood as complementary institutions whose coordinated performance determines the quality of criminal justice from the earliest stage of the case. Effective interaction strengthens the detection of crime, preserves evidence, protects victims, safeguards suspects' rights, reduces delay, prevents duplication, improves case documentation, and increases public trust. The proposed model is based on judicial legality, police expertise, shared information, professional trust, continuous training, standardized documentation, technological

integration, and joint evaluation. Such a model can make the crime detection process more accurate, faster, more accountable, and more consistent with the rule of law. Ultimately, the enhancement of police–judiciary interaction is not only a strategy for improving investigation; it is a necessary condition for strengthening justice, security, and institutional legitimacy.

References

- Ashworth, A. (2015). *Sentencing and Criminal Justice*. Cambridge University Press.
- Babaei, M. A. (2024). *Clinical Criminology* (4th ed.). Mizan.
- Bradford, B. (2015). Trust, Legitimacy and Cooperation in Criminal Justice. *European Journal of Criminology*, 12(4), 451-467.
- Coleman, J. S. (2014). *Foundations of Social Theory*. Harvard University Press.
- Ebrahimi, S. (2024). *Criminology of Prevention*, Vol. 1. Mizan Publications.
- Fielding, N. (2013). Professionalism and Police Decision Making. *Policing*, 7(2), 123-139.
- Goldstein, H. (2017). *Policing a Free Society*. Oxford University Press.
- Hough, M. (2013). Procedural Justice and Professional Policing. *Criminology and Criminal Justice*, 13(1), 29-45.
- Johnston, L. (2014). Police and Prosecutorial Cooperation in Criminal Investigations. *Criminal Justice Review*, 39(2), 146-162.
- Jones, T. (2016). Police Governance and Judicial Interaction. *Policing and Society*, 26(5), 501-520.
- Keramati Moazz, H. (2024). *Criminology (New Discussions in Criminology)*. Tehran: Sahami Publications.
- Maguire, M. (2012). *The Oxford Handbook of Criminology*. Oxford University Press.
- Mawby, R. (2015). Criminal Justice Coordination and Police Efficiency. *International Journal of Law, Crime and Justice*, 43(3), 233-248.
- Mohseni, F. (2024). *Theories of Criminology* (2 ed.). Judiciary Press and Publications Center.
- Mostafapour, M. (2024). *Criminology of Juvenile Criminal Law*. Mizan Legal Foundation.
- Newburn, T. (2017). *Criminology*. Routledge.
- Paknezhad, A. (2025). *Principles of Criminology* (3rd ed.). Mizan.
- Reiner, R. (2012). The Politics of Police Reform. *British Journal of Criminology*, 52(4), 761-780.
- Rhodes, R. (2018). *Criminal Investigation and Police Accountability*. Springer.
- Shiri, A. (2024). *Guide to Criminology of Convicts* (1st Edition ed.). Mizan Publications.

White, R., & Haines, F. (2024). *Crime and Criminology* (13th ed.). Research Institute of Hawzah and University.